جرایم علیه شخص قانون 1861، ماده 18

ماده 18 بیان می دارد :

هر کس به هر نحو غیر قانونی و از روی کینه توزی و به هر وسیله ای جراحت و یا آسیب جدی به شخصی دیگر وارد کند، با قصد ایجاد آسیب های جسمی وارده به هر شخص، یا قصد مقاومت در برابر یا جلوگیری از آزار و اذیت قانونی یا بازداشت فردی مجرم شناخته می شود و محکومیت آن زندان (حبس ابد) است.

این شبیه به جرم ماده 20 است و مانند آن جرم، مستلزم اثبات آسیب شدید جسمی و یا زخمی شدن است. تفاوت اساسی در آگاهی به جرم است: در حالی که بی توجهی می تواند برای ماده 20 مناسب باشد، اما قصد همیشه برای ماده 18 مورد نیاز است. به همین دلیل است که ماده 18 با حکم زندان ابد مجازات شده است، در حالی که حداکثر حکم برای ماده 20 تنها پنج سال حبس است - فردی که با قصد عمل می کند، گناه بیشتری نسبت به فردی دارد که از روی عدم آگاهی کاری می کند.

**تجاوز به عنف**

زخم و آسیب شدید بدن مشابه با تفسیری که برای ماده 20 داده شده است. در R v ایرلند و بورتسوف لرد استین گفت که کلمه «علت» در ماده 18و «اعمال» در ماده 20 مترادف نیستند، اما بیان تفاوت آنها در عمل دشوار است. هر دو به نیاز به علیت اشاره می کنند.

**آگاهی به جرم**

همانطور که در بالا ذکر شد، تعقیب قضایی باید ثابت شود. قصد باید باعث آسیب شدید جسمی (برخلاف بند 20، جایی که قصد آسیب رساندن به دیگران کافی است) یا برای جلوگیری از دستگیری باشد.

علاوه بر این، این ماده اعلام می دارد که متهم باید «از روی کینه توزی» عمل کند. این معنای مشابهی برای ماده 20 دارد، بنابراین اگر پیگرد قانونی ثابت کند که متهم قصد آسیب رساندن برای صدمات بدنی را داشته است، «از روی کینه توزی» دیگر اهمیتی پیدا نمی کند: یک متهم که قصد ایجاد آسیب شدید بدنی را دارد، به طور واضح به دنبال ایجاد آسیب است. اگر پیگرد قانونی دیگر حالت های قصد را ثابت کند، مانند اجتناب از دستگیری، آنگاه الزام متهم به رفتار از روی کینه توزی، یک الزام اضافی را اعمال می کند: قصد جلوگیری از دستگیری لزوما به معنای قصد یا بی احتیاطی نیست زیرا شما قصد آسیب رساندن ندارید. بنابراین، در جایی که پیگرد قانونی قصد اجتناب از دستگیری را ثابت کند، آنها همچنین باید نشان دهند که متهم قصد ایجاد آسیب را داشته و یا در مورد خسارت ناشی از کار خود آگاهی نداشته است.

**آسیب جدی از طریق رانندگی خطرناک**

براساس اصلاحیه ای که توسط کمک های حقوقی، جرایم و مجازات قانون مجرمین 2012 به تصویب رسیده، جرم جدیدی در ماده A1 قانون ترافیک جاده ای سال 1988 ایجاد شده است. این ماده بیان می کند:

1A (1) فردی که به وسیله رانندگی خطرناک توسط وسیله نقلیه موتوری در جاده یا دیگر مکان های عمومی باعث آسیب جدی به فردی دیگر شود، مجرم است.

(2) در این ماده «آسیب جدی» به معنای

(a) در انگلستان و ولز، آسیب فیزیکی عبارت است از آسیب های جسمی مضر برای اهداف جرایم علیه قانون شخص 1861...

حداکثر مجازات برای این جرم، پنج سال حبس است. (برای درک معنی «خطرناک»، به صفحه 128مراجعه کنید). این جرم برای پر کردن شکاف مشخص شده در قانون ایجاد شد، جایی که رانندگی خطرناک باشد (با حداکثر دو سال حبس) اما منجر به مرگ نشود ( با حداکثر ده سال حبس) ولی منجر به صدمات شدید گردد.

**مشکلات مربوط به جرایم علیه فرد**

**خشونت خانگی و سوءاستفاده**

خشونت خانگی 16 درصد از کل جرایم خشونت آمیز را شامل می شود (اداره امور خانگی (2011)). یک نفر از هر چهار زن و یک نفر از هر شش مرد، قربانیان خشونت خانگی در برخی از نقاط زندگی خود می شود (میرلس و بلیک (1999)). هر دقیقه پلیس 999 تماس تلفنی اضطراری دریافت می کند که حادثه خشونت خانگی را گزارش می دهد (استانکو (2000)). بین یک چهارم و یک سوم قربانیان قتل توسط همسر یا همسر سابق کشته شده اند (آمار جنایی (2000)). در 90 درصد حوادثی که در آن زوج ها دارای فرزند هستند، کودک در صحنه حضور دارد یا در اتاق کناری قرار دارد. سوء استفاده خانگی در سراسر جامعه ما بدون توجه به طبقه اجتماعی رخ می دهد.

وظیفه قانونی دولت مقابله با مشکل خشونت خانگی است. دادگاه اروپایی حقوق بشر (ECtHR) در A v کرواسی (2010) تصریح کرد که ناکامی دولت در اجرای اقدامات محافظتی علیه رفتارهای پیوسته خشونت آمیز شوهر، ماده 8 حقوق زنان، احترام به زندگی خصوصی زن، را نقض می کند. در اپوزو ترکیه (2009)، دادگاه حقوق بشر اظهار داشت که دولت از تعهدات قانونی برخوردار است تا از قربانیان خشونت خانگی محافظت کند.

با وجود این که قانون فرق بین این قربانیان و فردی که در خیابان توسط یک غریبه مورد حمله قرار می گیرد را تشخیص نمی دهد، اما در عمل قربانیان حمله های خانگی به ندرت محافظت از قانون را دریافت می کنند. اولین دلیل این امر این است که حملات خانگی کمی انجام می شوند - تحقیقات نشان می دهد حدود 2 درصد این حملات به پلیس گزارش شده است. به طور متوسط ​​یک زن 35 بار قبل از تماس با پلیس مورد حمله قرار می گیرد (یرن شیر (1997)). اگر جرائم گزارش نشوند، بدیهی است که نمی توانند تحت پیگرد قانونی قرار گیرند و فردی که مرتکب خشونت شده فرار می کند.

تحقیق در میان زنان مورد ضرب و شتم قرار گرفته دلایل مختلفی را برای عدم گزارش ارائه می دهد. زنان از آنچه که خشونت در ارتباط با آنها می گوید خجالت می کشند و اغلب خود را سرزنش می کنند - احساساتی که اغلب از سوی مرد ادعا می شود که بیان می کند رفتار زن باعث ایجاد این نوع رفتار در او می شود. در مراحل اولیه، زن می تواند برای رفتار مردانه توجیهاتی مطرح کند و به خود بگوید که دوباره اتفاق نخواهد افتاد؛ با گذر زمان وقتی خشونت طی یک دوره طولانی تکرار می شود، ممکن است زن احساس ناتوانی کند که فرار کند یا اقدامات لازم برای گزارش دادن این جرم را انجام دهد. این وضعیت می تواند منجر به یک وضعیت روانشناختی شناخته شده شود، که اغلب به آن «سندرم زن مورد ضرب و شتم قرار گرفته» می گویند، که در آن قربانی توانایی دیدن فراتر از وضعیت یا هر وسیله ای برای تغییر آن را ندارد (در صفحه 93 بحث شده است). قربانیان ممکن است از این نگران باشند که گزارش دادن این جرم به سادگی منجر به ضرب و شتم بیشتر شود، به شرطی که حتی اگر اتهامات آورده شود، شریک معمولا با قید وثیقه آزاد می شود و به احتمال زیاد به خانه می رسد و برای انتقام از شکایت زن دوباره به او حمله می کند.

این مشکلات با رویکرد سنتی پلیس برای خشونت خانگی تشدید می شود، رویکردی که از دخالت در امور زوجین اجتناب می کنند، و زوجین را آزاد می گذارد که خودشان اوضاع را مرتب سازند. این امر تا حدی با تاکید بر حفظ حریم خصوصی خانه و خانواده که بخشی فرهنگ بریتانیا است، همگام می باشد، جایی که گفته می شود «خانه یک مرد انگلیسی قلعه اش است». عبارت «قاعده انگشت شست» از این قانون ایجاد شده که مرد می تواند زنش را با چوبی که نازک تر از انگشت شستش باشد بزند. علاوه بر این، نگرانی هایی وجود دارد که مداخله نظام حقوقی می تواند منجر به افزایش میزان طلاق شود. فرض بر این بود که اگر پیگرد قانونی به دادگاه برسد، ممکن است زوجین طلاق بگیرند، اما اگر اقدامی صورت نگیرد ممکن است زوجین با تفاوت های خود کنار بیایند. پلیس همچنین ادعا کرد که در جایی که پیگرد قانونی انجام شده است، به محض اینکه پرونده در دادگاه رسیدگی شود، همسران و نامزدها از ارائه شواهد و مدارک خودداری کرده و منجر به شکست پرونده می شونند. در سال 2005، 30 درصد از قربانیان خشونت خانگی شکایت خود را پس گرفتند.

در سال های اخیر، تلاش هایی برای حل این مشکلات انجام شده است. اکنون همسر می تواند شواهدی از شریک خود در پرونده های دادرسی ارائه دهد، براساس ماده 80 قانون مجازات کیفری و پلیسی1984، و بر طبق این قانون خشونت علیه یک شریک حتی در خارج از خانه ممنوع شده است.

سرویس قضایی دادستان راهنمایی های سیاسی را برای پیگیری موارد خشونت خانگی صادر کرده است. این باعث می شود که دادستان ها نه تنها به شواهد قربانی تکیه کنند، بلکه همچنین شواهدی از قبیل گزارش های پزشکی و نوار ضبط 999 را جمع آوری می کنند. پس از آن، پیگرد قانونی می تواند حتی در مواردی که قربانی دیگر مایل به پیگیری شکایت نیست، اقدام کند. در حین محاکمه می توان از اقدامات ویژه ای برای کمک به قربانی برای دادن شواهد، مانند اجازه دادن به قربانی برای دادن شواهدی در پشت صحنه دادگاه استفاده کرد. شرایط جریمه می تواند به گونه ای اعمال شود که متقاضی را از خانه و مدرسه کودکان دور نگه دارد.

برای مقابله با خشونت خانگی به طور موثر، مشکلی که باید درک شود این است که: مجرمان هستند که از قدرتشان در برابر قربانی استفاده می کنند، آنها را مجبور کرده و آنها را کنترل می کند. هلن ریسه، مدرس فمینیستی (2006) معتقد است این است که اغلب مشکل از یک مرد است، زیرا مردان در جامعه پدرسالارانه نسبت به زنان قدرت بیشتری دارند. سوء استفاده کنندگان خانگی می توانند با کنترل دسترسی زن به پول و یا محروم کردن از تماس با خانواده و دوستان خود قصد کنترل قربانی را داشته باشند. ریسه معتقد است که خشونت های خانوادگی در اصول اولیه ایده های پدرسالارانه مالکیت مردان از شرکای زنشان ریشه دارد. استارک (2007) نیز مدعی است که کنترل اجباری دلیل اصلی سو استفاده خانگی است. او سو استفاده خانگی را بدین صورت تعریف می کند:

یک دوره محاسبه شده، رفتار خشونت آمیز تقریبا به طور انحصاری توسط مردان به منظور تسلط بر زنان به با سوء استفاده های مکرر فیزیکی انجام می شود و با سه تاکتیک با اندازه اهمیت یکسان همراه است. این سه تاکتیک عبارتند از ارعاب، انزوا و کنترل.

در سال 2015، دولت مجددا خشونت خانوادگی و سوءاستفاده را به منظور دخیل نمودن اجبار و کنترل تعریف می کند، هر چند تعریف جدید این را به عنوان جنبه های ممکن سوءاستفاده قرار می دهد و نه به عنوان قاعده کلی آن. اداره خانگی رفتار کنترل گرایانه را بدین صورت تعریف می کند:

طیف وسیعی از اقدامات طراحی شده برای اینکه یک فرد تابع یا وابسته شود، این کار از طریق محدود کردن آنها از منابع حمایتی، بهره برداری از منابع و ظرفیت آنها برای دستیابی شخصی، محروم کردن از ابزار مورد نیاز برای استقلال، مقاومت و فرار و تنظیم رفتار روزمره آنها انجام می شود.

رفتار اجباری به این صورت تعریف شده است:

یک عمل یا الگویی از اعمال حمله، تهدید، تحقیر و ارعاب یا سوء استفاده دیگر که برای آسیب، مجازات و یا ترس از قربانی استفاده می گردد.

با توجه به این تعریف در اداره خانگی، جرمی برای سوء رفتارهای خانگی در قانون جرایم جدی سال 2015 ایجاد شده است. این جنایات رفتار اجباری را در یک رابطه صمیمی یا خانوادگی کنترل می کنند:

ماده 76(1) شخص (A) جرمی را مرتکب می شود اگر

الف) فعالیت تکراری یا مداوم در مورد شخص (B) به منظور اجبار یا کنترل او

ب) در زمان رفتار، A و B به طور شخصی با هم ارتباط داشته باشند

ج) رفتار بطور جدی بر روی B تاثیر بگذارد و

د) A می داند یا باید بداند که رفتارش تاثیر بسزایی بر B خواهد گذاشت.

(2) A و B به طور شخصی با هم ارتباط دارند اگر:

الف) اگر A در رابطه شخصی و صمیمی با B باشد یا

ب) A و B با هم زندگی می کنند و

1. آنها اعضای یک خانواده باشند یا
2. آنها قبلا در یک رابطه شخصی صمیمی با یکدیگر بوده اند.

(3) اما A بر اساس این ماده مرتکب جرمی نمی شود اگر:

الف) A دارای مسئول B باشد، به این منظور به قسمت 1 قانون 1933 کودکان و افراد جوان مراجعه کنید (ماده 17 این قانون را ببینید)، و

ب) B زیر 16 سال باشد.

(4) رفتار A اثر «جدی» در B دارد اگر:

الف) رفتاری که باعث شد B حداقل دوبار بترسد، در این صورت آن رفتار خشونت علیه B در نظر گرفته خواهد شد یا

ب) این موجب ایجاد خطر یا اضطراب جدی می شود به گونه ای که تأثیر قابل توجهی بر فعالیت های روزمره B بگذارد.

(5) برای بیان بند A(d) (1) «باید بداند» بدان معنا است که شخص اطلاعاتی از آنچه رخ خواهد داد را داشته باشد.

(8) در دادرسی برای جرم تحت این ماده، A می تواند برای دفاع نشان دهد که:

الف) در درگیر شدن در رفتار مورد نظر، A معتقد بود که در راستای بهترین منافع B عمل کرده است

ب) رفتار در همه شرایط معقول بود.

(10) دفاع ارائه شده در ماده (8) برای A شامل رفتار هایی که باعث ترس B از خشونت شود، نمیگردد.

حداکثر مجازات برای این جرم، پنج سال حبس است.

در گذشته، ایده ی یک تخطی جداگانه خشونت خانگی توسط اداره کل خانه (2003) رد شد زیرا این احتمال تحقیر کردن جرم یا کوچک شماری آن وجود دارد. اما این اصلاحات بر مبنای بهبود درک عموم مردم از سوء استفاده های خانگی ارائه می شود. تا کنون، قانون کیفری به اندازه کافی به آسیب روحی پاسخ نداده است: الگوهای رفتار همراه با انگیزه های عاملین نادیده گرفته شده است. جرایم سنتی حقوق کیفری علیه شخص، به جای بررسی انگیزه مجرم، بر آسیب رسانده شده متمرکز می شوند. جرایم قدیمی تصور می شود که در لحظه ی گسسته زمانی اتفاق می افتد که آگاهی از جرم و تجاوز به عنف با هم همخوانی دارند، اما این نتواند به الگوهای قدرت و کنترل و مقیاس کامل آسیب رنج می برد. نامناسب و غیرمفید است که الگوهایی از سوء قصد را به دنباله ای از رویدادهای فردی، که هر کدام اثبات شده اند انکار نمود. تحقیقات انجام شده برای کمپین اصلاح قانون خشونت خانگی در سال 2014 نشان داد که 81 درصد از قربانیان احساس کردند که الگوی سوء استفاده گسترده تر از دادگاه در نظر گرفته نشده است. دادگاه فقط به شواهد مربوط به این حادثه گوش فرا می دهد و قربانی به طور موثری می گوید که بقیه جزئیات مربوط به رابطه او در نظر قانون معنی ندارد و این جنبه از درد و رنج او قانونی است (تورخمیر 2004) طبق تخلفات قدیمی، نه میزان صدمه و آسیب ناشی از قربانی و نه تمام اشتباهات متهم توسط دادستان، به دادگاه منتهی می شود و به همین ترتیب می توان اعمال مجازات نامناسب را نادیده گرفت. قانون آزار و اذیت ها از این رویکرد مبتنی بر حوادث جلوگیری می کند اما مسائل مربوط به اجبار و کنترل را مشخص نمی کند. بدون این زمینه، میزان آسیب رنج می برد که توسط دادگاه به رسمیت شناخته نمی شود. در مقابل، جرایم جدید سوء استفاده داخلی باید دادگاه ها را مجبور به نگاه کردن به الگوهای کنترل اجباری کند.

جرایم جدید سوء استفاده داخلی محدوده مسئولیت کیفری را شامل صدمه روانی می کند که در آن ممکن است یک وضعیت پزشکی شناخته نشود، بنابراین با برخی از مشکلات در مورد R v Dhalival روبرو می شود. کسانی که از سوء استفاده روان رنج می برند، اغلب این را «سوء استفاده خانگی« نمی شناسند، عذرخواهی می کنند که از لحاظ داشتن آسیب فیزیکی قربانی نمی شوند «(استارک (2007)). اگر قربانیان به دنبال کمک باشند، شناسایی وضعیت خود به عنوان یکی از سوء استفاده های داخلی مهم است. هلن ریسس اشاره کرده است که جرم خاصی برای سوءاستفاده های داخلی محروم از یکی از جرایم قدیمی علیه شخص محسوب می شود که در آن مناسب تر است، اما به طور بالقوه برجستگی و درک بیشتری را در بر می گیرد، به عنوان مخالفت با بازگشت به زمانی که چنین مواردی به عنوان «فقط یک خانه« تحت درمان قرار گرفتند.

تعاریف جرم

انتقاد نیز اغلب از نحوه تعریف خود جرم است. هنوز هیچ تعریفی قانونی از حمله و باطل وجود ندارد، در حالی که تعاریف جدی تر جرایم در یک قانون که در سال 1861 به تصویب رسید، با بسیاری از واژگان قدیمی و حتی گمراه کننده، مانند «حمله» در بند 47 و 'از روی کینه توزی' در بند 18 وجود مفهوم «زخمی شدن» در مجازات جرائم جدی می تواند در گذشته توجیه شود بر این اساس که این نوع صدمه به راحتی می تواند آلوده و منجر به مرگ شود، اما امروزه نمی توان با توسعه آنتی بیوتیک ها برای مقابله با این نوع عفونت آن را توجیه کرد.

الزام این که تهدید باید نیروی فوری باشد تا در معرض حمله باشد، به این معنی است که شکاف در قانون وجود دارد. در حال حاضر، اگر کسی فریاد برآورد که او قصد دارد شما را بکشد، ممکن است یک حمله باشد؛ اما اگر تهدید برای فردا شما را بکشند، این نیست. کمیسیون قانون یک پیش نویس پیش نویس قانون لایحه قانون گذاری را در نظر دارد که اصلاحات سریع در این منطقه ضروری است و باعث ایجاد جرمی می شود که این مثال را پوشش می دهد.

دختران مجرد از جرم های جدی تر همیشه نمی توانند با تجاوز به عنف مطابقت داشته باشند و بنابراین برآورده شدن آنچه دانشگاهیان از «اصل مکاتبه« می نامند. هنگامی که اصل مکاتبات راضی نیست، دانشگاهیان این تخلفات را به عنوان تحمیل مسئولیت سازنده - سازنده تحلیل می کنند.

**ساختار جرم**

قانون 1861 تنها یک قانون تثبیت کننده بود که مجموعهای از مفاد غیر مرتبط از مقررات موجود را جمعآوری کرد. هیچ تلاشی برای اصلاح مقررات صورت نگرفت. در نتیجه، جرایم دارای سلسله مراتب ساختاری مشخص نیستند. اول، در حالی که تنها با مجازات شکنجه و باطن، حداکثر شش ماه حبس و مجازات می شود. 47 می تواند توسط پنج سال مجازات شود، تنها تفاوت واقعی بین آنها این است که ABH ایجاد می شود - با این حال ABH می تواند به معنای کمی به عنوان ایجاد ناراحتی به شخص است. ثانیا، بند 20 جرم به عنوان یک جرم بسیار جدی تر از S تعریف شده است. 47، و در عین حال آنها حداکثر مجازات پنج ساله را به اشتراک می گذارند. مشکل سوم این است که تنها تفاوت قابل ملاحظه بین s است. 20 ساله 18 است مسلما یک مرد جدی تر، و در عین حال، حداکثر حکم از 5 سال به زندگی رسیده است. این ممکن است با این واقعیت که یک متهم که قصد ایجاد GBH در آن را دارد، توجیه شود. 18 مرد قتل عام است، و تنها شکی است که حکم می کند که آیا قربانی باقی می ماند، و منجر به اتهام زیر می شود. 18 ساله و یا مرگ، منجر به اتهام قتل و یک حکم زندان اجباری در صورت محکومیت.

**اصلاحات**

**نوسازی قانون**

در سال 1980 کمیته اصلاح قانون جرم توصیه کرد که این منطقه قانون اصلاح شود. پیشنهادات آن در کد پیش نویس قانون کیفری تهیه شده توسط کمسیون حقوقی بود. کمیته قانون دوباره در ابتدای دهه 1990 این موضوع را مورد بررسی قرار داد و گزارش و پیش نویس قانون لایحه قانونی مربوط به این موضوع را در سال 1993 ارائه داد. در فوریه سال 1998، اداره خانه، یک سند مشورتی برای ترویج تعهد خود برای مدرن سازی و بهبود قانون . این ارائه پیش نویس اتهامات علیه بنیاد شخصی است که عمدتا، اما نه به طور کامل، در پرونده قانون پیش نویس قانون کمیسیون قانون سال 1993 طراحی شده است. پیش نویس لایحه با استفاده از صحبت کردن در مورد آسیب جدی به جای آسیب های شدید بدنی، و جلوگیری از کلمات «بدخواهانه« و «زخمی شدن« به طور کامل، زبان محلی مورد استفاده برای این جرائم را به روز می کند. تحت پیش نویس بیل. 18 با «عمدا باعث آسیب جدی« می شود، با حداکثر مجاز زندگی (بند 1)؛ ماده 20 به طور غیرمستقیم باعث آسیب جدی شد، با حداکثر مجازات هفت سال (بند 2)؛ و ماده 47 «به طور عمدی یا بی احتیاط باعث آسیب« با حداکثر مجازات پنج سال (بند 3). بنابراین، جرم جایگزین ماده 47 ، الزامات مردانه را برای برآورده ساختن اصل مطابقت (مشاهده ص 166) افزایش می دهد و الزام «حمله« را حذف می کند. این کار ساده تر خواهد بود و از مشکلی برای پیدا کردن یک حمله که در آن یک دوره رفتار وجود دارد جلوگیری می شود - نگاه کنید به R v Cox (Paul) (ص 155). پیش نویس لایحه همچنان به استفاده از اصطلاح «حمله« برای رفتار می پردازد که بهتر می تواند به عنوان دو جزء مجازات حمله و باطل (بند 4) توصیف شود.

تعاریف قانونی برای عناصر ذهنی جرایم ارائه شده است که همچنان باعث بی توجهی به معنای ذهنی می شود. دشوار می تواند به عنوان تعاریف قانونی متفاوت از تعاریف قانون مشترک باشد و اگر، برای مثال، هیئت منصفه نیز با اتهام قتل مواجه شد، آنها باید دو تست متفاوت را برای اهداف درک و اعمال کنند. جدی ترین جرم در بند 1 می تواند توسط یک بی عیب و نقص باشد، اما نه جرایم کمتر. جراحت تعریف شده است (بند 15) شامل آسیب فیزیکی و ذهنی است، اما «هر چیزی ناشی از بیماری« صدمه ای به هر دو نوع نیست، به جز هدف اول. بنابراین، طبق بند 1، جرم شناخته می شود به طور عمدی دیگر با ایدز، اما بدون جریمه به بی احتیاط انجام این کار تحت بند 2.

در سال 2012، وزارت دادگستری از کمیسیون قانون خواست دوباره به اصلاحات جرایم غیرقابل جبران نگاه کند. کمیسیون گزارش سال 2015 را منتشر کرد، اصلاحات جرایمی علیه شخص، که به بررسی چگونگی اصلاح جرائم میپردازد، اما واقعا بحث را بیشتر از گزارشهای قبلی که در این مورد منتشر نشده است، انجام میدهد.

**آسیب احساسی**

آکادمی جان استنارد (2010) استدلال می کند که باعث ایجاد صدمات عاطفی باید برای اعمال مسئولیت کیفری کافی باشد. او پیشنهاد می کند که چهار دلیل وجود دارد که چرا قانون کیفری بر این اساس مجازات شده است. اول، به این دلیل که وکلای مدافع معتقدند که ایده آسیب عاطفی بیش از حد ناعادلانه است تا مسئولیت کیفری زمین. در مرحله دوم احساسات بسیار ذهنی و دشوار برای اثبات است. سوم اینکه احساسات مانند غم و ناراحتی فقط عواطف عادی انسانی است و، چهارم، استدلال دروغین که احتمال وقوع مسئولیت کیفری بسیار وسیع است. استنارد پیشنهاد کرده است که تلاش برای محدود کردن مسئولیت کیفری به یک آسیب روانی شناخته شده است...